

تفویض طلاق به زوجه در فقه اسلامی

سید مهدی جلالی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۲)

چکیده

جواز تفویض طلاق به زوجه، امری اختلافی در فقه اسلامی است. این اختلاف ناشی از وجود روایات متعارض در این خصوص است؛ زیرا برخی از روایات، بر جواز تفویض طلاق به زوجه دلالت می‌نمایند و برخی دیگر حاکی از عدم جواز تفویض هستند. بر این اساس، دو نظر در فقه شیعه مطرح شده است: اقلیت، قائل به جواز تفویض هستند و برای اثبات ادعای خود، به روایات موجود که از نظر تعداد، سند و دلالت بر روایات حاکی از عدم جواز برتری دارند، استناد می‌کنند. اما، مشهور فقها، عقیده به عدم جواز تفویض دارند و برای اثبات ادعای خود، به تعارض احکام مربوط به تفویض طلاق که در روایات مفید جواز آمده، استناد می‌کنند و می‌گویند: چون احکام تفویض با یکدیگر متفاوت است و نمی‌توان یکی را به دیگری ترجیح داد، پس امکان عمل به آن وجود ندارد، بنابراین باید روایات مفید جواز را حمل بر تقيه نمود. در مقابل، فقهای اهل سنت در اصل جواز تفویض با یکدیگر هم عقیده بوده، ولی در احکام و ماهیت آن با یکدیگر اختلاف دارند. در حقوق موضوعه نیز در قانون مدنی ایران در این خصوص سکوت اختیار شده که برحسب تبعیت از نظریه مشهور فقها، باید حقوق ایران را مخالف جواز تفویض تلقی کرد. اما در کشورهای مصر، عراق و سوریه، این نهاد به رسمیت شناخته شده است. در نهایت، با توجه به دلایل مذکور در متن مقاله، عدم جواز تفویض طلاق به زوجه مورد قبول قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: تفویض، طلاق، توکیل، تخییر.

طرح مسئله

نظر به اینکه براساس نصوص فقهی موجود، حق طلاق در ید مرد است، این سؤال مطرح می‌گردد که آیا مرد می‌تواند حق خود را به همسرش منتقل کرده و به او اختیار دهد که خودش را مطلقه نماید؟ در پاسخ باید گفت: اگر منظور از انتقال، وکالت در طلاق باشد، این امر ممکن بوده و فقهای شیعه و سنی در صحت آن اختلاف ندارند. اما اگر منظور از این انتقال، تفویض طلاق به زن باشد که در فقه، از آن به تخییر هم تعبیر شده است، بحث اختلافی است. در این مقاله سعی شده است، با بررسی نظرات فقهای متقدم و متأخر شیعه و دلایل آنها و مقایسه آن با فقه اهل سنت، نظریه نهایی استخراج و ارائه گردد، ضمن اینکه حقوق موضوعه کشورهای ایران، مصر، عراق و سوریه نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین این مسئله ضمن بیان معنای تفویض و تفاوت آن با توکیل، ابتدا در فقه شیعه، سپس در فقه اهل سنت و در پایان در کشورهای اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد.

مفهوم تفویض طلاق

تفویض در لغت به معنای سپردن، واگذارکردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است (ابن فارس، ۱۹۷۹م، ۳/۹۵۹). در اصطلاح، فقها از تفویض طلاق تعاریف ذیل را ارائه نموده‌اند، ضمن اینکه در کتب فقهی امامیه تفویض یا همراه با تخییر به کار رفته و یا اینکه به جای تفویض از تخییر زوجه در طلاق استفاده شده است:

«تفویض عبارت است از واگذاری طلاق به زن و مختار کردن او در تعیین تکلیف خود، به طوری که اگر طلاق را اختیار کند، این امر به وقوع بپیوندد» (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۹/۸۱).

«تفویض عبارت است از تسلیط زن بر سرنوشت نکاح، به طوری که اگر بخواهد نکاح را منحل کند و اگر بخواهد آن را باقی گذارد» (عبدالحمید، ۲۰۰۶م، ۲۹۸).

تفاوت تفویض طلاق با توکیل طلاق

بین تفویض و توکیل طلاق، تفاوت‌های ماهوی ذیل وجود دارد:

۱. در توکیل طلاق، اراده زوج توسط زوجه اعمال می‌شود، ولی در تفویض، تصمیم‌گیری به زوجه، واگذار می‌شود و او اراده خود را اعمال می‌کند، نه اراده مرد را (ابوزهره، ۱۹۶۵م، ۶۹).
۲. وکالت عقدی است جایز و قابل فسخ، بنابراین زوج می‌تواند در صورتی که وکالت با شرایط قانونی غیر قابل فسخ نباشد، هرگاه بخواهد زوجه را از وکالت عزل کند، اما در تفویض، شوهر حق عزل زوجه را ندارد.

۳. با توجه به اینکه وکالت عقدی جایز است، جنون زن یا شوهر باعث انفساخ وکالت می‌شود. ولی تفویض عقدی لازم است، بنابراین این امر تأثیری در تفویض طلاق ندارد و جنون زن یا شوهر باعث از بین رفتن تفویض طلاق نمی‌شود.
۴. در توکیل، خود مرد هم می‌تواند شخصاً امر وکالت را انجام داده و زوجه را طلاق دهد، اما در تفویض، این اختیار از دست مرد خارج می‌گردد و مرد دیگر نمی‌تواند در این خصوص تصمیم بگیرد (جزایری، ۱۴۱۶ق، ۳۷۱/۲).
۵. در وکالت بلوغ و عقل شرط است. اما در تفویض خیر (زحیلی، ۲۰۰۰م، ۲۶۲/۳).

تفاوت تفویض طلاق با اسقاط حق طلاق توسط زوج

همان‌طور که گفته شد، تفویض طلاق، خروج اختیار طلاق از ید زوج و انتقال آن به زوجه می‌باشد؛ یعنی پس از تفویض، نه تنها زوج حق طلاق ندارد، بلکه این اختیار در ید زوجه قرار داشته و او می‌تواند خود را مطلقه نماید. اما در اسقاط حق طلاق توسط زوج، (در صورت صحت) فقط زوج نمی‌تواند همسر خود را طلاق دهد، اما در حق طلاق زوجه، تغییری صورت نمی‌گیرد. در واقع در تفویض دو نتیجه حاصل می‌شود: اول اینکه حق طلاق از ید زوج خارج می‌شود. دوم اینکه حق طلاق در ید زوجه قرار می‌گیرد. اما در اسقاط حق طلاق توسط مرد، یک نتیجه حاصل می‌شود و آن خروج حق طلاق از ید زوج است.

بررسی امکان تفویض طلاق به زوجه

۱. در فقه امامیه

فقهای امامیه در جواز یا عدم جواز تفویض طلاق به زوجه اختلاف نظر دارند، برخی قائل به جواز هستند و عده‌ای نیز آن را جایز نمی‌دانند که در ذیل دلایل هرکدام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۱. قائلان به جواز تفویض طلاق به زوجه

قائلان به جواز تفویض طلاق به زوجه، در اقلیت هستند. برخی از این بزرگان به صراحت به جواز تفویض نظر داده‌اند و برخی دیگر با مفروض دانستن جواز تفویض، به بیان شرایط آن پرداخته‌اند. شریف مرتضی در این خصوص می‌گوید: «تخیر در طلاق جایز است و اینکه تخیر و تملیک طلاق باطل است و باعث تفویض نمی‌شود، سخن لغوی است که گفته شده؛ زیرا فقهای امامیه به جواز تخیر فتوا داده‌اند و اخبار و روایات وارده از ائمه (ع) مبین آن است که تفویض با تخیر حاصل می‌شود و فقها نیز در خصوص مسائل تخیر بحث نموده‌اند» (شریف مرتضی، ۱۴۰۵ق، ۲۴۱/۱).

ابن‌ابی‌عقیل بدون ورود در بحث جواز یا عدم جواز تفویض طلاق به زوجه و با مفروض دانستن جواز، به بررسی و بیان شرایط آن و نوع طلاق حاصل پرداخته است و برای اثبات ادعای خود، به روایت استناد می‌کند: «خیار نزد آل رسول (ع) آن است که مرد همسرش را مخیر کند و امرش را در اختیارش قرار دهد که اگر خواست خودش را اختیار کند و شرط صحت آن این است که نزد دو شاهد عادل انجام شود. حال اگر زوجه فی المجلس خودش را اختیار کند، یک طلاق محسوب می‌شود و مرد می‌تواند تا وقتی عده تمام نشده است، به زوجه رجوع کند» (عمانی، ۱۴۱۳ق، ۴۷۹).

ابن‌جنید نیز با مفروض دانستن جواز تخییر فقط به بیان شرایط آن می‌پردازد: «اگر مرد بخواهد زنی را مخیر کند، یک ماه از او دوری کند، در حالی که زن در طهر غیر موقوعه است، مثل زمانی که می‌خواهد وی را طلاق دهد، وی را مخیر می‌کند و به او می‌گوید به تو اختیار می‌دهم یا امرت را به خودت واگذار کردم...» (اشتهاردی، ۱۳۷۸ش، ۲۶۷).

شهید ثانی در کتاب مسالک، به طور مفصل به بیان دلایل جواز تفویض طلاق به زوجه پرداخته و با استناد به روایاتی که در این خصوص وجود دارد، قائلان به جواز را به چالش می‌کشد. با توجه به اینکه در خصوص جواز تفویض طلاق به زوجه ۱۰ روایت وجود دارد، ابتدا به بیان روایات موجود پرداخته می‌شود، سپس استدلال‌های شهید ثانی در توجیه جواز بررسی خواهد شد. روایات مذکور بدین شرح هستند:

اول؛ روایت زراره از امام باقر (ع) که در مورد مردی که همسرش را مخیر نموده، فرموده است: زن تا زمانی که در مجلس تخییر است، اختیار طلاق دارد و هنگامی که متفرق شدند، زن اختیار ندارد.

دوم؛ روایت محمد بن مسلم از امام باقر (ع) که فرموده است: اگر مردی همسرش را بدون اینکه دو شاهد بگیرد، برای طلاق مخیر کند، تخییر صحیح نیست، اما اگر او را با استشهاد دو شاهد، مخیر کند، زن دارای اختیار طلاق است.

سوم؛ روایت محمد بن مسلم و زراره از امام باقر یا امام صادق (ع) که فرموده است: فقط زنی دارای اختیار طلاق است که اختیار در حالت طهر غیر موقوعه و در حضور شهود، به او داده شده باشد.

چهارم؛ روایت زراره از امام باقر (ع) که فرمود: اگر زن در زمان تخییر، طلاق را برگزید، طلاق بائن است و زوج مخاطب خطاب طلاق است. اگر همسرش را برگزید، طلاقی واقع نشده است. پنجم؛ روایت یزید کناسی از امام باقر (ع) که فرمود: زنی که به واسطه تخییر مطلقه شده است، در صورت فوت شوهر در زمان عده، از او ارث نمی‌برد؛ زیرا رابطه زناشویی بین زن و مرد در

همان زمانی که زن طلاق را اختیار کرد، تمام شده و مرد هم به زن رجوع نکرده، در نتیجه توارث بین آنها وجود ندارد.

ششم؛ روایت حمران از امام باقر(ع) که فرمود: مخیره از زمان انتخاب جدایی، از شوهرش جدا می‌شود و بین او و همسرش توارث نیست؛ زیرا با انتخاب جدایی توسط زوجه، رابطه زوجیت بین آنها از بین می‌رود.

هفتم؛ روایت زراره از امام باقر(ع) که در پاسخ این سؤال که مردی همسرش را مخیر کرده است، فرمود: زن تا زمانی که در مجلس است، اختیار دارد و اگر متفرق شدند، زن خیار ندارد و در پاسخ به این سؤال که اگر زن خودش را در مجلس به سه طلاق مطلقه کند، تکلیف چیست؟ فرمود: بیش از یک طلاق نمی‌شود و مرد قبل از انقضای عده، برای رجوع به زن برتری دارد. رسول خدا(ص) زنان خود را مخیر نمود و زنان وی اختیار را انتخاب کردند، و این (واگذاری) طلاق بود. به ایشان گفتم اگر زنان خودشان را اختیار می‌کردند، تکلیف چه بود؟ فرمود: در مورد پیامبر(ص) چه ظنی داری، آیا اگر آنها خودشان را اختیار می‌کردند، پیامبر آنها را نگه می‌داشت؟ هشتم؛ روایت حسن بن زیاد از امام صادق(ع) که فرمود: طلاق آن است که مرد به همسرش بگوید: اختیار کن، و اگر زن خودش را اختیار کرد، از مرد جدا می‌شود و مرد مخاطب خطاب طلاق است. و اگر همسرش را اختیار کرد، اتفاقی حاصل نمی‌شود، همین‌طور اگر بگوید تو مطلقه هستی یا کاری این چنین انجام دهد، زن بر مرد حرام می‌شود. و هیچ طلاق و خلع و مبارات و تخیری انجام نمی‌شود، مگر اینکه زن در طهر غیر مواقعه بوده و دو مرد هم صیغه طلاق را بشنوند.

نهم؛ روایت حلبی از امام صادق(ع) که در خصوص مردی که همسر یا پدر همسر یا برادر همسر یا ولی همسرش را در امر همسرش مختار نمود، فرمود: همه اینها یک امر است، اگر زن راضی باشد.

دهم؛ روایت فضیل که می‌گوید: از امام صادق(ع) درباره مردی که به همسرش گفته است اختیارت را به خودت دادم و زن خودش را اختیار کرده است، قبل از آنکه از جا برخیزد، سؤال کردم. فرمود: جایز است. گفتم: آیا زن (مهری) دارد؟ فرمود: بله گفتم: آیا اگر زوج قبل از انقضای عده فوت کند، زن ارث می‌برد؟ فرمود: بله و اگر زن هم فوت کند، مرد وارث او خواهد بود (حر عاملی، بی تا، ۱۵/۳۳۶ و ۳۳۷).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در خصوص جواز تفویض طلاق ۱۰ روایت وجود دارد، شهید ثانی پس از ذکر برخی از این روایات، می‌گوید: کسانی که قائل به عدم جواز تفویض طلاق هستند، اخبار مفید جواز را حمل بر تقیه می‌کنند، اما اگر به این روایات توجه شود، مشخص می‌گردد که از نظر تعداد، سند و دلالت، بر روایات حاکی از عدم جواز برتری دارند؛ زیرا اولاً؛ تعداد روایات

مفید جواز ۱۰ روایت و دیگری نه روایت است. ثانیاً؛ در میان روایات مفید جواز، روایت با سند ضعیف وجود ندارد، بلکه صحیح، حسن و موثق هستند، در حالی که در دیگری، روایت ضعیف، مرسل و مجهول موجود است. ثالثاً؛ از نظر دلالت نیز با توجه به اینکه برخی از روایات مفید جواز، حکایت از نیت طلاق ناشی از تفویض دارد، این امر اعم از نفی وقوع است؛ زیرا به هر حال از آن امکان وقوع چنین طلاق قابل استنباط است. در حالی که برخی از روایات مفید عدم جواز مثل مرسله هارون بن مسلم و خبر ابراهیم بن منذر، ارتباطی به مورد بحث ندارند و دلالتی بر ادعای مطروحه، از آن، قابل استنباط نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ۸۱/۹). ایشان سپس نظر علامه حلی را که اخبار حاکی از جواز را بر این حمل می‌کند که بعد از تخییر، زوجه طلاق می‌گیرد، رد کرده و می‌گوید: «اقتضای این استدلال آن است که این امر وکالت در طلاق باشد و اگر این‌گونه باشد، وقوع جدایی در مجلس و بالفور شرط نیست، در حالی که روایات موجود، حکایت از لزوم رعایت این شروط دارد» (همان، ۸۲/۹ و ۸۳).

۱-۲. قائلان به عدم جواز تفویض طلاق به زوجه

مشهور در فقه امامیه، عدم جواز تفویض طلاق به زوجه است، قائلان به این نظر نیز دلیل خود را روایات مفید عدم جواز می‌دانند. این روایات عبارتند از:

اول؛ روایت محمد بن مسلم که می‌گوید: از امام باقر(ع) در خصوص خیار سؤال کردم، فرمود: این چیست؟ همانا این امر فقط مربوط به حضرت رسول(ص) بوده است.

دوم؛ روایت محمد بن مسلم که می‌گوید: امام صادق(ع) ایشان در مورد مردی که همسرش را مخیر کرده است، فرمود: همانا تخییر مربوط به ما است، نه کس دیگر و همانا رسول خدا(ص) همسرش عایشه را مخیر کرد و آنها خدا و رسولش را اختیار کردند و نمی‌توانستند شخص دیگری غیر از رسول خدا(ص) را اختیار کنند.

سوم؛ روایت محمد بن مسلم که می‌گوید: به امام صادق(ع) گفتم: از پدرتان شنیده‌ام که فرمود: همانا حضرت رسول(ص) همسرانش را مخیر نمود و آنها خدا و رسولش را اختیار کردند و آنها را نگه نمی‌داشت، اگر خودشان را اختیار می‌کردند. فرمود: این روایتی است که پدرم از عایشه نقل کرده و مردم حق تخییر ندارند. همانا این امر چیزی است که خداوند مختص رسول خدا(ص) قرار داده است.

چهارم؛ روایت عیص بن قاسم که می‌گوید: از امام صادق(ع) درباره مردی سؤال کردم که همسرش را مخیر نموده و زن خودش را اختیار کرده است، آیا از مرد جدا شده است؟ امام فرمود: خیر همانا این امر مختص به رسول خدا(ص) است، ایشان امر به این کار شد و آن را انجام داد و اگر همسرانش خودشان را اختیار می‌کردند، طلاق داده می‌شدند و این سخن خداوند است که

فرمود: به همسرانت بگو اگر حیات دنیا و زینتهای آن را می‌خواهید، بیایید مهرتان را بگیرید و شما را به خوبی رها کنم.

پنجم؛ روایت هارون بن مسلم از یکی از اصحاب که می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتیم: نظرتان در خصوص مردی که اختیار همسرش را به او واگذار کرد، چیست؟ فرمود: امر را به کسی که اهلیش نیست، واگذار کرده و مخالف سنت عمل کرده است.

ششم؛ روایت ابراهیم بن محرز که می‌گوید: نزد امام صادق (ع) بودم که مردی از او سؤال کرد، مردی به همسرش گفته اختیارت به دست خود تو است. امام فرمود: چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که خداوند فرموده است، مردان بر زنان قیمومت دارند. این امر اعتبار ندارد.

هفتم؛ روایت محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که فرمود: زنان اختیار طلاق ندارند، همانا این امری است که خداوند مختص رسول خدا (ص) قرار داده است.

هشتم؛ روایت شده است: تخییر برای مردم نیست، همانا این امر چیزی است که خداوند مختص رسول خدا (ص) قرار داده است.

نهم؛ روایت است که از امام کاظم (ع) سؤال شد در خصوص مردی که به همسرش گفته است: من دوست دارم که از من جدا شوی، مرد چیزی نگفت، تا اینکه از یکدیگر جدا شدند، تکلیف چیست؟ فرمود: مرد تکلیفی ندارد، زن همچنان همسر او است (حر عاملی، بی‌تا، ۳۳۸/۱۵ و ۳۳۹).

فقه‌های مذکور با اذعان به وجود روایات متعارض در این خصوص، روایات حاکی از عدم جواز را قابل قبول دانسته و در اثبات ادعای خود توجیهاات متفاوتی را مطرح می‌کنند. شیخ طوسی در تهذیب الاحکام چنین می‌گوید: «و اما آنچه در روایات مبنی بر جواز تخییر زنان با اختلاف در احکام آنها آمده و برخی آن را طلاق بائن و برخی آن را طلاق رجعی دانسته‌اند و برخی آن را در صورتی طلاق می‌دانند که پس از تخییر طلاق واقع گردد و برخی دیگر نیاز به وقوع طلاق نمی‌بینند و بالأخره عده‌ای از روایات تخییر را موقعی سبب طلاق می‌دانند که زوجه در مجلس تخییر، طلاق را اختیار کند، اما برخی دیگر از روایات نیازی به لزوم اختیار طلاق در مجلس تخییر نمی‌بینند، محمول بر نوعی تقیه است» (طوسی، ۱۴۱۵ ق، ۸/۸۸).

ایشان در توجیه ادعای خود مبنی بر حمل بر تقیه روایات مفید جواز، سه دلیل را ذکر می‌کند: اول؛ قول بر جواز موافق مذاهب اهل سنت است. دوم؛ وقتی عقد نکاح به طور صحیح منعقد گردید، زوال آن ممکن نیست، مگر به طریق معلوم و مشخص. سوم؛ امکان عمل به روایات مفید جواز به علت تعارض در احکام آنها وجود ندارد و نمی‌توانیم عمل به یکی از این روایات را به دیگری ترجیح دهیم. به علاوه اینکه اخباری هم دال بر عدم امکان تفویض طلاق داریم که آن را امری مختص حضرت رسول (ص) می‌دانند. بنابراین هیچ شکی نمی‌ماند که روایات مبتنی بر جواز را حمل بر تقیه نماییم (همان، ۸۹/۸).

صاحب جواهر نیز مدعی است که روایات مفید جواز را باید حمل بر تقیه نمود؛ زیرا اولاً؛ روایات متعددی وجود دارد که حاکی از عدم جواز تفویض است، ثانیاً؛ روایاتی در باب نکاح است که ولایت زن بر طلاق را نهی می‌کند، مانند روایت ابن‌قیس از امام باقر(ع) که فرمود: امیرالمؤمنین(ع) در خصوص مردی که اختیار جماع و طلاق را به همسرش داده، فرموده است: مخالف سنت عمل کرده و حق را به کسی داده است که اهلیتیش را ندارد (نجفی، ۱۹۹۴، ۶۷/۳۲).

ایشان در پاسخ به این استدلال شهید ثانی که روایات حاکی از جواز تفویض هم از نظر عددی و هم از نظر سندی بالاتر از روایات حاکی از عدم جواز است، می‌گوید: این امر نمی‌تواند ملاک باشد؛ زیرا این اخبار در رجعی بودن یا باین بودن طلاق ناشی از تخییر، با یکدیگر اختلاف دارند و وجود این اختلاف، ما را به اینکه این روایات را حمل بر تقیه کنیم، ارشاد می‌کند؛ زیرا امکان اینکه این طلاق هم رجعی باشد و هم باین وجود ندارد و امکان ترجیح هیچ‌کدام نسبت به دیگری هم نیست (همان، ۷۲/۳۲).

حسینی روحانی نیز با تأیید نظر قائلان به عدم جواز تفویض طلاق به زوجه، ابتدا احتمالات موجود در خصوص تفویض را مطرح نموده، سپس آنها را یکی یکی رد می‌کند: «تخییر ممکن است نوع مستقلی از روشهایی باشد که باعث جدایی می‌گردد، مانند خلع، مبارات و لعان، و ممکن است نوعی از طلاق کنایی باشد و کنایه در اینجا عبارت است از تخییر زن به قصد طلاق که مرجع آن به زوج برمی‌گردد، ولی متعلق است به اینکه زوجه طلاق را اختیار کند و بالأخره امکان دارد تفویض نوع دیگری از طلاق کنایی باشد و کنایه در آن عبارت است از قول زن با عبارت «اخترت نفسی» (حسینی روحانی، ۱۴۱۴ق، ۲۲/۲۲ و ۴۲۳).

مقتضی قاعده با قطع نظر از نصوص خاصه، عدم وقوع طلاق در همه احتمالات سه‌گانه است: در فرض اول، به این علت که نکاح عقدی است مستفاد از شرع و چنین عقدی فقط با دلیل شرعی مثل طلاق، لعان و موارد مصرح دیگر قابل زوال است و گرنه اصل عدم زوال می‌باشد. در فرض دوم، به دلیل اینکه طلاق بدون صبغه طلاق محقق نمی‌شود، به علاوه اینکه چنین طلاقی معلق بوده و تعلیق باعث فساد طلاق می‌باشد.

در فرض سوم، به این خاطر که طلاق با کنایه قابل تحقق نیست و اینکه امکان تولیت زن در طلاق به دلیل نصوص موجود ممکن نیست، مانند صحیح ابن‌قیس از امام باقر(ع) که فرمود: امیرالمؤمنین(ع) در خصوص مردی که اختیار جماع و طلاق را به همسرش داده، فرموده است: مخالف سنت عمل کرده و حق را به کسی داده است که اهلیتیش را ندارد.

ایشان با اذعان به اینکه نصوص صحیحه و موثقه‌ای دال بر جواز تفویض موجود است، حمل

این احادیث بر اراده وکالت، طلاق بعد از تخییر یا اختصاص آن به پیامبر اکرم (ص) را برای رفع تعارض بین روایات و جمع بین آنها، رد می‌کند و اظهار می‌دارد که این توجیهات برخلاف ظاهر و حتی برخلاف صریح برخی از آنها است. به نظر وی روایات مذکور به دلیل اعراض فقها از آنها، از حجیت ساقط شده‌اند و روایات دیگر به لحاظ شهرت آنها، بر روایات مفید جواز برتری دارند. صناعی نیز پس از بیان نظر شهید ثانی در رد این عقیده می‌گوید: «همانا وجوه سه‌گانه مذکور، مزایای غیرمنصوص هستند که زمانی قابل ترجیح می‌باشند که برخلاف آن نصی نباشد. در حالی که ادله وجود حق طلاق در ید مرد، مطلق بوده و براساس ترتب دلیل قول عدم جواز معتبر است» (صناعی، ۱۳۸۰ش، ۱۴۰).

در تأیید نظر مخالفان جواز، علاوه بر آنچه توسط این فقها به عنوان دلیل مطرح شده است، می‌توانیم به حکم بودن اختیار طلاق نیز استناد کنیم؛ توضیح اینکه بین حکم و حق اختلاف وجود دارد. از ویژگیهای حق می‌توان به اسقاط پذیری و قابلیت نقل و انتقال آن اشاره نمود، اما حکم، آن چیزی است که قابل اسقاط نبوده و تابع مصالح و مفساد است. بنابراین در صورتی که اختیار طلاق را حق مرد بدانیم، هر مرد می‌تواند آن را ساقط کند و هم اینکه امکان انتقال در آن وجود دارد. اما چنانچه اختیار طلاق را حکم تلقی کنیم، مرد نمی‌تواند آن را منتقل کند و حق اسقاط آن را نیز نخواهد داشت. معیار تشخیص حکم از حق توسط برخی از فقها مشخص گردیده است.

برخی بر این عقیده‌اند که برای شناسایی مورد مشتبه به ادله مراجعه می‌نماییم. در صورتی که ادله تصریح داشته باشد، به آن عمل می‌کنیم، ولی اگر صراحت نداشته باشد، نمی‌توانیم به آن عمل نماییم. بر همین اساس، چنانچه در معنای عرفی حق یا حکم بودن آن تردیدی نباشد، به عموم دلیل تمسک می‌کنیم و آن را حق یا حکم محسوب می‌نماییم، ولی اگر معنای عرفی حق یا حکم محرز نباشد، نمی‌توانیم به عموم ادله تمسک نماییم؛ زیرا استناد به عموماً در این موارد، از قبیل تمسک به عموم عام در شبهات مصداقیه است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۲ق، ۵۴/۲).

به ادعای برخی دیگر از فقها، در صورت شک بین حق و حکم به مقتضای اصل عدم حق، حق بودن آن را نفی می‌نماییم. هرچند بدین واسطه حکم بودن این‌گونه موارد اثبات نمی‌گردد، ولی با توجه به اینکه دوران امر بین حق و حکم است، با نفی حق، حکم اثبات می‌شود (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ۶/۴).

عده‌ای دیگر به اصل استصحاب استناد کرده، می‌گویند: در صورت شک بین حق و حکم و در مواردی که دلیل لفظی در میان نباشد، مرجع، اصول عملیه است. ویژگیهایی چون اسقاط و حق نقل و انتقال از امورات وجودی هستند که حدوث آنها نیازمند دلیل است. وقتی در حدوث این ویژگیها شک وجود دارد، اصل، فقدان آنها می‌باشد. به عبارت بهتر در موارد اشتباه بین حق و حکم، چنانچه امکان تمسک به عموماً نص وجود نداشته باشد، به اصل عملیه استناد نموده،

عدم ترتیب آثار حق را استصحاب می‌کنیم که نتیجه آن، حکم تلقی کردن مورد مشکوک فیه است (نائینی، ۱۳۷۶ش، ۱/۱۰۸).

با توجه به معیارهای گفته شده و نظر به مشخصه‌هایی که اختیار طلاق دارد، باید آن را حکم تلقی نمود؛ زیرا:

اولاً؛ همان‌طور که در بیان فلسفه واگذاری اختیار طلاق به مرد گفته شد، علت آن عقل‌گرایی مرد، دوری از احساسات و مسئولیتهای مالی است که زوج در صورت طلاق می‌پذیرد. احساساتی بودن زن و غلبه عواطف وی بر تصمیم‌گیریهایی او و عدم مسئولیت مالی در طلاق و به عبارت دیگر مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی، موجب وضع چنین مقرراتی شده است که این امر هم یکی از ویژگیهای حکم است.

ثانیاً؛ اختیار طلاق قابل اسقاط نیست؛ یعنی مرد نمی‌تواند ضمن شروط یا هر قرارداد مستقل دیگری، اختیار طلاق همسرش را از خود ساقط نماید، در حالی که اگر اختیار طلاق را حق مرد تلقی کنیم، وی باید چنین حقی را داشته باشد؛ زیرا یکی از اوصاف حق قابلیت اسقاط آن است. ثالثاً؛ به فرض عدم قبول هرکدام از دلایل قبلی، با وجود شک در این مورد، اصل بر حکم بودن اختیار طلاق است که توضیح آن در بررسی نظر فقها به طور مفصل بیان شده است.

۲. در فقه اهل سنت

اصل تفویض در تمامی مذاهب اهل سنت پذیرفته شده است. در این خصوص اختلاف‌نظری بین مذاهب وجود ندارد. دلایلی که برای این امر ذکر شده است، عبارتند از:

۱- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعِكُنَّ وَأُسْرِحِكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (احزاب، ۲۸). شأن نزول این آیه آن است که زنان رسول خدا(ص) از کمی نفقه به پیامبر(ص) شکایت کرده و گفتند: محمد فکر می‌کند اگر ما را طلاق دهد، کسی از اهل قریش پیدا نمی‌شود که ما را به ازدواج خود درآورد؟ با بیان این مطلب، آیه فوق نازل شد و به پیامبر(ص) امر گردید که به زنان خود بگوید: اگر دنیا را می‌خواهند، پیامبر(ص) آنها را از مال دنیا مستمتع و سپس رها کند.

جمهور فقهای اهل سنت عقیده دارند که مقصود از اراده دنیا در این آیه، اختیار طلاق است و پیامبر(ص) بر طبق این آیه، امر طلاق را به زنان خود تفویض و آنها را در این امر مخیر نمود و این سنت حضرت رسول(ص) می‌باشد.

۲- روایت نقل شده از عایشه در صحیح بخاری و صحیح مسلم به این مضمون که پیامبر خدا(ص) ما را مخیر کرد و ما خدا و رسول او را اختیار کردیم و او آن را طلاق به حساب نیاورد. این روایت به ادعای فقهای اهل سنت، دلالت بر این دارد که اگر زنان پیامبر نفس خود را اختیار می‌کردند، طلاق واقع می‌شد.

ایشان در پاسخ به استدلال ظاهری مبنی بر اینکه مقصود از تخییر زنان پیامبر(ص) بین دنیا و آخرت است، نه تخییر بین فراق و بقا و معنای «فَتَعَالَيْنَ أُمَتُّكُمْ» این است که اگر زندگانی دنیا را انتخاب کردید، پس بیایید که شما را طلاق دهم و بهره‌مندتان سازم. پس خداوند به پیامبر(ص) امر فرمود که اگر زنانش دنیا را اختیار کردند، آنان را طلاق دهد. این امر مستلزم آن نیست که امر طلاق در اختیار آنان است، به روایت عایشه استناد می‌کنند که گفته است: «پیامبر(ص) به من فرمود: ای عایشه! همانا چیزی را به تو یادآور می‌شوم که بجا است درباره آن شتاب نکنی و از والدین خود کسب تکلیف نمایی» و استدلال می‌کنند که کسب تکلیف از پدر و مادر نمی‌تواند مربوط به اختیار بین دنیا و آخرت باشد، بلکه درباره اختیار بین بقا و فراق است (زحیلی، ۲۰۰۰م، ۱۷۱/۳؛ عبدالحمید، ۲۰۰۶م، ۲۲۹؛ نووی، ۲۰۰۲م، ۵۸۸؛ ابن‌قیم، ۲۰۰۲م، ۴۱۶/۵).

با وجود وحدت نظر فقهای اهل سنت در اصل امکان تفویض طلاق به زوجه، در خصوص ماهیت تفویض بین ایشان اختلاف نظر وجود دارد:

۱-۲. حنبلی، حنفی و مالکی

فقهای این سه مذهب، عقیده دارند که تفویض تملیک است، اما تملیکی که به صرف قبول زوجه تفریق حاصل نمی‌شود؛ برای مثال اگر مرد به زن بگوید «امرک بیدک» یا «اختاری» و سپس زن بگوید «قبلت» تفریقی صورت نمی‌گیرد؛ زیرا این قبول منصرف است به قبول تملیک و دلالت بر تفریق نمی‌کند، اما اگر زن در مقابل این الفاظ بگوید «قبلت نفسی» یا «اخترت نفسی» طلاق واقع می‌شود. ایشان برای اثبات ادعای خود، چنین استدلال می‌کنند که چون بضع زوجه بعد از اینکه در اختیار زوج بوده، در اختیار زن درمی‌آید و حقیقت تملیک نیز غیر از این نیست، از این رو تفویض را باید تملیک محسوب نمود (ابن‌قیم، ۲۰۰۲م، ۴۱۷/۵؛ ابن‌عابدین، ۱۴۲۱ق، ۳۷۲/۹؛ عبدالحمید، ۲۰۰۶م، ۲۹۹).

این فقها در پاسخ به عقیده کسانی که تفویض را توکیل می‌دانند، می‌گویند: سمت وکالت مستلزم این است که وکیل اهلیت مباشرت را در آنچه به او وکالت داده شده است، داشته باشد، اما با توجه به اینکه زوجه اهلیت انجام طلاق را ندارد، امکان اخذ وکالت را نیز نخواهد داشت. به علاوه اینکه توکیل با توجه به معنای آن با آنچه در تفویض موجود است، مطابق نیست؛ زیرا در وکالت وکیل از طرف موکل خود و برای او تصرف می‌کند، در حالی که در «ما نحن فیه»، زوجه برای خود این کار را انجام داده و در واقع خود را طلاق می‌دهد. پس این عمل نمی‌تواند منتسب به وکالت گردد.

بیان این نکته لازم به نظر می‌رسد که مالکیها با وجود اینکه تفویض را توکیل نمی‌دانند، معتقدند که باید بین دو لفظ «اختاری» و «امرک بیدک» فرق گذاشت؛ اولی را تخییر نامید و دومی را تملیک. تفاوت این دو در آن است که در تملیک، اراده زوجه در تعیین نوع طلاق دخیل است؛

به این معنا که اگر وی بخواهد، می‌تواند خود را یک طلاقه یا دو یا سه طلاقه کند، اما در تخییر در صورتی که زوجه مدخوله باشد، طلاق واقعه، سه طلاقه محسوب می‌گردد و زوجه نمی‌تواند نیت یک یا دو طلاقه کند؛ زیرا اگر خواست که از تحت اختیار زوج خارج شود، این امر فقط با سه طلاقه شدن ممکن است (چون امکان رجوع موجود نیست)، و اگر غیر مدخوله باشد، حکمش حکم تملیک خواهد بود (زحیلی، ۲۰۰۰م، ۱۷۲/۳؛ غریانی، ۱۴۲۳ق، ۶/۳).

۲-۲. شافعی

در فقه شافعی دو نظر قدیم و جدید در خصوص تفویض موجود است:

۱- نظریه قدیم: مطابق این نظر تفویض نوعی توکیل است؛ مانند توکیل در بیع و عقود دیگر. همان‌طور که زوج می‌تواند شخصی غیر از زوجه را وکیل در طلاق کند، این امر را می‌تواند به زوجه هم واگذار کند که نام چنین توکیلی، تفویض است.

این عده در اثبات ادعای خود و در پاسخ به استدلالهای مدعیان تملیک، علاوه بر آنچه در مباحث گذشته بیان شد، می‌گویند: اولاً؛ اگر تفویض را تملیک محسوب کنیم، باید زن را مالک طلاق بدانیم و این به معنای آن است که زوج مالک طلاق نیست؛ چیزی که شرع به آن حکم نداده است. ثانیاً؛ معنای تملیک یا آن است که زن مالک نفس خود شده، یا اینکه مالک طلاق گردیده است. در صورتی که معنای اول مراد باشد، باید به مجرد قول زن مبنی بر «قبلیت» تفریق حاصل شود؛ زیرا اقتضای تملیک آن است که بضع زوجه از مالکیت مرد خارج شود و این امر باید با قبول اتفاق بیافتد. در صورتی که به ادعای قائلان به تملیک این امر انجام نمی‌شود، اما اگر منظور از تملیک معنای دوم باشد؛ یعنی زن مالک طلاق خود شده باشد - که این همان توکیل است - هر چند که لفظ آن تغییر کرده است (سمیعی رستاقی، ۲۰۰۵م، ۴۲۵).

۲- نظریه جدید: این نظر مطابق نظر فقهای حنفی، مالکی و حنبلی در خصوص تفویض طلاق به زوجه می‌باشد و ایشان نیز قائل به این هستند که تفویض تملیک محسوب می‌گردد.

تفویض در حقوق موضوعه

۱. ایران

نه در قانون مدنی و نه در هیچ‌کدام از قوانین موجود، قانون‌گذار از تفویض طلاق به زوجه سخن نگفته و در این خصوص سکوت پیشه نموده است. اما با توجه به ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی که برای حل اختلاف در صورت فقدان نص قانونی، باید به فقها مراجعه شود و نظر به اینکه در این موارد باید به نظریه مشهور فقها استناد شود و چنانچه گفته شد، نظر مشهور فقهای متقدم و متأخر، عدم جواز تفویض طلاق به زوجه می‌باشد، باید حقوق ایران را نیز قائل به عدم جواز تفویض طلاق تلقی کنیم.

۲. مصر

در قانون احوال شخصیه سال ۱۹۲۹م مصر، ماده‌ای در مورد تفویض طلاق گنجانده نشده است، اما دارالافتاء مصر (اداره حقوقی دادگستری) در پاسخ به استفتای شماره ۷۷ سال ۱۹۸۱م در مورد تفویض طلاق به زوجه چنین نظر داده است: «اگر زوج شخصاً حق طلاق دارد، پس می‌تواند آن را به نیابت به دیگری واگذار کند. شخص ثالث می‌تواند خود زوجه باشد و چنین نیابتی (وکیل کردن زوجه برای طلاق) غیر از تفویض نیست. هنگامی که تفویض صورت گرفت، اختیار طلاق در دست زن قرار می‌گیرد. اگر خواست طلاق می‌گیرد و اگر نخواست طلاق نمی‌گیرد. محدوده اختیار زوجه در طلاق را زوج هنگام تفویض طلاق مشخص می‌کند. چنانچه گفت هرگاه بخواهی بتوانی خودت را طلاق دهی، زوجه محدودیت زمانی ندارد. اما اگر گفت تا یک ماه می‌توانی خودت را طلاق بدهی، فقط در این زمان حق طلاق دارد و با گذشت آن چنین حقی برای وی وجود ندارد» (فقی، ۲۰۰۵م، ۵۲/۲).

با توجه به مراتب گفته شده، مشخص می‌گردد که در حقوق مصر به تبعیت از فقه حنفی، تفویض طلاق به زوجه پذیرفته شده است. بر همین اساس حقوق‌دانان مصری با تأسی از فقه حنفی، شرایط آن را مشخص نموده‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱- صیغه طلاق می‌تواند هر لفظی که دلالت بر تفویض کند، باشد؛ مانند «طلقى نفسک»، «اختاری نفسک» و «امرک بیدک». از میان این الفاظ، آنچه که به صراحت دلالت بر تفویض می‌نماید، مانند «طلقى نفسک» نیاز به نیت ندارد، اما الفاظی که کنایه از تفویض است، مانند «اختاری نفسک» نیاز به نیت تفویض دارد.

۲- در طلاق ناشی از تفویض اصل، رجعی بودن طلاق است؛ زیرا زوجه اختیاری بیش از آنچه خود زوج دارد، ندارد و چون در طلاق اصل بر رجعی بودن است، مگر در مواردی خاص مثل طلاق غیر مدخوله و یائسه، از این رو این طلاق هم اصولاً رجعی محسوب می‌گردد، مگر اینکه جزء یکی از طلاقیهای بائن به شمار رود.

۳. تفویض طلاق ممکن است قبل از انعقاد عقد باشد، یا هنگام انعقاد عقد و یا لاحق بر عقد. چنانچه تفویض سابق بر عقد باشد، مانند اینکه مرد به زن بگوید اگر با تو ازدواج کردم، اختیارت با خودت است و هر وقت می‌خواهی طلاق بگیر و سپس ازدواج صورت گیرد، این حق برای زن به وجود می‌آید که پس از انعقاد عقد نکاح، هر وقت بخواهد، طلاق بگیرد.

در صورتی که تفویض مقارن و ضمن عقد نکاح باشد، زمانی صحیح است که ایجاب عقد از طرف زوجه و مشروط به تفویض طلاق به وی باشد؛ مانند اینکه به زوج بگوید با تو ازدواج کردم، به شرط آنکه اختیار طلاق به دست من باشد، تا هرگاه خواستم طلاق بگیرم و سپس زوج بگوید عقد را به این شرط که اختیار طلاق به دست تو باشد، تا هرگاه بخواهی طلاق بگیری و

سپس زن قبول کند، عقد صحیح است، بدون اینکه تفویض صورت گرفته باشد؛ زیرا تفویض قبل از ازدواج صورت گرفته است و معلق بر عقد نشده است. بنابراین تفویض زمانی از زوج صادر شده که تملک بر آن نداشته است. اگر تفویض پس از عقد نکاح انجام شود، آثار آن بر عقد مترتب می‌گردد (همان، ۵۳/۲ و ۵۴).

۳. سوریه

قسمت اخیر بند ۲ ماده ۷۸ قانون احوال شخصیه سوریه و پس از اعلام جواز توکیل، به تفویض طلاق به زوجه اشاره کرده و به مرد حق داده است که طلاق را به همسرش تفویض کند. نکته‌ای که باید به آن توجه شود، این است که طلاق ناشی از تفویض در رویه قضایی سوریه، به منزله طلاق از طرف زوج است و بنابراین رجعی و بائن بودن آن، بستگی به موقعیتی دارد که زوج در آن طلاق می‌گیرد؛ یعنی برای تعیین رجعی یا بائن بودن طلاق، باید به همان قواعد عمومی مراجعه کرد (شفقه، ۱۹۹۷م، ۳۸۲).

۴. عراق

قانون احوال شخصیه عراق مانند کشورهای دیگر مورد بررسی، فقط به جواز تفویض اشاره (ماده ۳۴) و از تفصیل مطلب خودداری کرده است. اما برخی شارحان قانون، به تشریح آن پرداخته و اظهار عقیده کرده‌اند که با توجه به اینکه طلاق از اعمال قابل نیابت است، اگر زوج انجام امر طلاق را به زوجه وکالت دهد، این امر تفویض نامیده می‌شود که البته با توکیل به معنای خاص آن متفاوت است و در آن زوج حق رجوع نداشته و زوجه مالک حق طلاق می‌گردد و می‌تواند هرگاه بخواهد آن را اجرا کند. تفویض طلاق به زوجه ممکن است به دو صورت تحقق یابد:

- ۱- تفویض ضمن عقد نکاح: اگر مرد موجب عقد باشد و شرط تفویض طلاق شود، عقد صحیح و شرط باطل است؛ زیرا طلاق از آثار نکاح صحیح است و تا وقتی نکاح منعقد نشده است، شرط تحقق نمی‌یابد، اما اگر زوجه موجب باشد، عقد و شرط صحیح می‌باشد.
- ۲- تفویض بعد از عقد نکاح: در این حالت تفویض صحیح بوده و همه آثارش بر آن بار می‌شود و زن هرگاه بخواهد می‌تواند خود را طلاق دهد (ناجی، ۱۹۷۰م، ۲۸۲).

نتیجه

۱. تفویض، واگذاری حق طلاق به زن است، به نحوی که مرد پس از این امر، هیچ اختیاری در طلاق ندارد.
۲. نظریه مشهور فقهای شیعه با نظر اجماعی فقهای اهل سنت در خصوص جواز و عدم جواز تفویض طلاق به زوجه، مغایر است و فقهای شیعه تفویض را جایز نمی‌دانند، اما فقهای اهل سنت به جواز آن فتوا داده‌اند.

۳. به دلایل زیر نظر مشهور فقهای شیعه قابل قبول تر به نظر می‌رسد:

اول؛ اختیار طلاق هم در فقه شیعه و هم اهل سنت به مرد واگذار شده است.

دوم؛ این واگذاری اختیار، به دلایل پیش گفته حکم است، نه حق، و چون حق نیست، واگذاری آن هم صحیح نمی‌باشد.

سوم؛ روایات متعددی وجود دارد که بر عدم جواز تفویض طلاق تأکید دارد و تفویض طلاق را فقط مختص حضرت رسول(ص) می‌داند.

چهارم؛ وجود تعارض در احکام تفویض طلاق که در روایات مفید جواز آن ذکر شده است، مانع از قبول این روایات است؛ زیرا احکام برخی از این روایات، مانند توارث زوجین در صورت فوت هرکدام در زمان عده، با یکدیگر متعارض است، بنابراین با توجه به اینکه امکان ترجیح این روایات نسبت به دیگری وجود ندارد و معلوم نیست در صورت قبول جواز تفویض، باید کدام یک از این احکام را اجرا کرد، نمی‌توان به جواز حکم نمود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن عابدین، محمد امین بن عمر، حاشیه ابن عابدین، دمشق، دارالثقافه و التراث، ١٤٢١ق.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، معجم مقاییس الفقهیه، دارالفکر، ١٩٧٩م.
- ابن قیم جوزیه، محمد، جامع الفقه، بیروت، دارالوفاء، ٢٠٠٢م.
- ابوزهره، محمد، الأحوال الشخصیه، مصر، العاده، ١٩٦٥م.
- اشتهاودی، علی پناه، فتاوی ابن جنید، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٣٧٨ش.
- بحر العلوم، محمد تقی، بلغة الفقه، مکتبه الصادق، ١٤٠٣ق.
- جزایری، احمد، قلائد الدرر، نجف، بی نا، ١٤١٦ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- حسینی روحانی، سید محمد صادق، فقه الصادق (ع)، قم، دارالکتاب، ١٤١٤ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه المالکی المیسر، دمشق، دارالکلم الطیب، ٢٠٠٠م.
- سمیعی رستاقی، محمد عبدالرحمن، التذیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، بیروت، دار ابن حزم، ٢٠٠٥م.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، رسائل المرتضی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٥ق.
- شققه، محمد فخر، شرح احکام الاحوال الشخصیه، مؤسسه النوری، ١٩٩٧م.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، معارف اسلامی، ١٤١٦ق.
- صانعی، یوسف، فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسيله (کتاب الطلاق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٣٨٠ش.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، عروة الوثقی، قم، دارالکتب، ١٤١٢ق.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، مؤسسه المنار، ١٤١٥ق.
- عبدالحمید، محمد محی الدین، الاحوال الشخصیه، بیروت، دارالکتب العربی، ٢٠٠٦م.
- عمانی، حسن بن علی، حیاة ابن ابی عقیل و فقهه، قم، مرکز معجم فقهی، ١٤١٣ق.
- غریانی، عبدالرحمن، مدونة الفقه المالکی و ادلته، بیروت، مؤسسه الریان، ١٤٢٣ق.
- ققی، عمرو عیسی، الموسوعة الشاملة فی الاحوال الشخصیه، المکتب الجامع الحدیث، ٢٠٠٥م.
- ناجی، محسن، شرح قانون احوال الشخصیه، الرابطة، ١٩٧٠م.
- نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٣٧٦ش.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٩٩٤م.
- نووی، یحیی بن شرف، منهاج الطالبین، دمشق، دارالبلخه، ٢٠٠٢م.